

فصل‌نامه دیدگاه‌های حقوقی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری  
شماره چهل‌ودوم و چهل‌وسوم ۱۳۸۶، صص ۹۷-۷۹

## حقوق خانواده در پرتو معرفت‌شناسی فمینیستی<sup>۱</sup>

محمد حسین فضائی\*

### چکیده

فمینیسم به قرائت پست مدرن با پذیرش این اصل که اساس ستم‌های وارد بر زنان از ناحیه وجود فرهنگ مرد سالاری است، مرکز ثقل سلطه این فرهنگ را در رویکرد معرفت‌شناسی مدرن می‌داند. لذا فمینیست‌های جدید را می‌توان به نوعی، نقد‌گرایش‌های فمینیستی دیگر و شورشی علیه معرفت‌شناسی مدرنیسم دانست.

نویسنده در مقاله حاضر که نقد «معرفت‌شناسی فمینیسم» را موضوع تحقیق قرار داده است ضمن بر شمردن ویژگی‌های معرفت‌شناسی معاصر وجه تنافی آن را با نقش جنسیت، دیدگاه، ارتباط و... تبیین نموده و سپس به نقد و چالش‌های معرفت‌شناسی فمینیسم خواهد پرداخت.

### واژگان کلیدی

شرایط اجتماعی - جنسیت - دیدگاه - ارتباط.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

فمینیسم به عنوان یک جنبش فلسفی - اجتماعی از اوایل قرن نوزدهم برای دستیابی زنان به برخی حقوق مدنی و سیاسی آغاز شد و در قرن بیستم با شعار محوری برابری کامل زن و مرد در تمام زمینه‌های اجتماعی، روانی و فرهنگی ادامه یافت. در راستای وصول به این خواسته برابری طلبانه نخله‌های مختلف فمینیستی پاسخ‌های متفاوتی دارند برخی که ریشه فرودستی زنان را در وضع قوانین می‌دانستند با گرایش لیبرالی اصلاح قوانین و ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه را چاره کار دانستند. دوره دوم قانون‌گذاری در قانون ازدواج ایران که به سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷ برمی‌گردد را می‌توان تحت تاثیر افکار عاریتی طرفداری حقوق زن و جنبش‌های فمینیستی که نتیجه آن «بالارفتن آمار طلاق و فزونی یافتن کودکان بی‌هویت و گریز جوانان از تشکیل خانواده و تنزل ارج و احترام زن در جامعه بود»<sup>۱</sup> دانست.

گروه دیگر معتقد شدند «مالکیت خصوصی» سبب اسارت زن شده است و چاره‌ای جز تغییر شکل نظام اقتصادی وجود ندارد. نظریه ویل دورانت هم مبنی بر اهداف استثماری کشورهای صنعتی و بهره‌کشی با قیمت ارزان از حاصل کار زنان که با طرح شعار «حقوق زن» به وقوع پیوست، در این راستا می‌باشد.<sup>۲</sup>

رادیکال‌های فمینیسم معتقد هستند بنیادی‌ترین ساختار ستمگری بر جنسیت و فرهنگ مردسالار تعلق دارد و حل مشکل را با تفسیری واحد و جهان شمول از جهان و از نگاه زنانه ارائه کردند. آنها تبلیغ می‌کردند که ازدواج، زن را به موجودی «خانه‌دار»، «فرزنددار» و مرد را به «نان‌آور»، «پدر» و «من اصلی» تبدیل می‌کند و به این دلیل که مردان حتی در نزدیک‌ترین نوع روابط، زنان را زیرسلطه خود در می‌آورند، زنان باید جدا از مردان زندگی کنند به همین جهت نظریه «ازدواج آزاد»، آسان‌ترین راه برای رهایی از بردگی ازدواج است. در یک دیدگاه افراطی‌تر، این نظریه تا همجنس‌گرایی پیش می‌رود.<sup>۳</sup>

گرایش دیگر قرائت پست مدرن از فمینیسم می‌باشد که به نوعی، نقد فمینیسم رادیکال و شورشی علیه مدرنیسم است. گروه مزبور معتقد است باورهای جهان شمول، اشکال جدیدی از ستم را می‌آفریند لذا بر نسبییت و وجود تفاوت‌های فرهنگی، منطقه‌ای، جنسیتی و... تاکید می‌کند. فمینیسم اسلامی متأثر از گرایش مزبور می‌باشد و معتقد است ارایه نسخه واحد فمینیستی، بدون

۱- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی خانواده، ج اول، ص ۶۸، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۷۱ ش.

۲- مطهری، مرتضی، پانزده گفتار، ص ۱۴۱.

۳- معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی (نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها)، تازه‌های اندیشه، ش ۲، صص ۱۷-۱۸- نگاه‌های به فمینیسم، قم، چاپ اول.

در نظر گرفتن شرایط منطقیه‌ای و خصوصیات فرهنگی ملل مختلف، امری ناممکن است. این گرایش می‌خواهد نسخه‌ای بومی و متناسب با عقاید دینی، اما در عین حال مبتنی بر بسیاری از مبانی فمینیستی برای این تفکر ارایه و ترویج دهد. در واقع این گرایش برای جمع میان تفکر اسلامی از سویی، و تفکر فمینیستی از سویی دیگر پیشنهاد شده است. از جمله اهداف این گرایش، از بین بردن جو مخالفت در جوامع اسلامی است، با این ادعا که آموزه‌های فمینیسم قابل تطبیق با اسلام است و با این ادعا که اسلام با نگرش‌های فمینیستی نیز قابل قرائت و تفسیر است.<sup>۱</sup> برخی دیگر گفته‌اند احکام دین در معاملات و سیاسیات، امضایی است و سپس احکام امضایی را کهنه و قدیمی و نامتناسب با زمان تحلیل می‌کنند که حجیت برای همه زمان‌ها را ندارد لذا می‌توانیم آنها را تغییر بدهیم.<sup>۲</sup>

هر کدام از این گرایش‌ها به‌طور عموم و فمینیسم به قرائت پست مدرن به نحو خاص بر مبنای معرفت‌شناسی خاص تکیه زده‌اند. طرفداران این جنبش، اصول معرفت‌شناسی خاصی را پذیرفته‌اند و بر پایه این اصول، دیدگاه‌های خاصی در باب مسائل حقوقی، اجتماعی، سیاسی و علوم تجربی اتخاذ کرده‌اند. از این نظر، بررسی معرفت‌شناسی فمینیستی برای فهم دیدگاه‌های طرفداران فمینیسم اهمیت بنیادی دارد و نگاهی به مبنای معرفت‌شناختی آنها مدخل خوبی برای آشنایی با موضع‌گیری‌های فلسفی - اجتماعی‌شان است. پس از این مقدمه سوال اصلی این است که فمینیسم جدید به عنوان اندیشه‌ای پست مدرن کدام مؤلفه از معرفت‌شناسی مدرنیسم را به چالش فراخوانده است؟ و برای تفسیر زنانه جهان برچه اصول معرفت‌شناسی تکیه دارد؟ آیا معرفت‌شناسی اسلامی چنین اصولی را می‌پذیرد؟ آیا می‌توان با تکیه بر معرفت‌شناسی فمینیستی از حقوق زنان در اسلام سخن گفت و بالعکس؟

این نوشتار درصدد است تا با تبیین ویژگی‌های معرفت‌شناسی مدرنیسم و معرفت‌شناسی فمینیستی به سوال‌های یادشده پاسخ دهد و سپس به نقد آن می‌پردازد.

## فصل اول: کلیات معرفت‌شناسی

(الف) تعریف و ادوار معرفت‌شناسی: معرفت‌شناسی، شاخه‌ای از فلسفه است که در اطراف علم از جهت حکایت‌گری آن بحث می‌کند.

فمینیست‌ها گرایش‌های معرفت‌شناسی را به سه دوره پیش از مدرن، مدرن و فمینیستی تقسیم کرده‌اند. جهان در دوره ماقبل مدرن به بیان تمثیلی، همچون آرگانیسمی در نظر گرفته

۱- بیات، عبد الرسول، در آمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، صص ۴۲۴-۴۲۳، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی ۱۳۸۱.

۲- کتاب نقد، ش ۱۷ «حقوق زنان و مردان»، ص ۲۱.

می‌شد که خود انسان‌ها نیز بخشی از این ارگانیسم را تشکیل می‌دادند. در چنین تصویری از جهان تفکیک و تمایز قاطعی میان آدمی و جهان وجود نداشت. به علاوه، ارتباط انسان و جهان، تنها جنبه شناختی نداشت بلکه چون جهان به صورت روحانی<sup>۱</sup> و معنادار درک می‌شد، ارتباط انسان با جهان، آمیزه‌ای از جنبه‌های شناختی و عاطفی درهم تنیده بود.

این تصویر ما بعد طبیعی با معرفت‌شناسی خاصی متناسب بود. دو نکته در این معرفت‌شناسی، قابل توجه است. نخست اینکه ادراک حسی، قابل اعتماد است و این اعتماد از آن رو است که ادراک حسی، امری متعلق به فاعل شناسا نیست تا نوبت به این سوال برسد که آیا این امر درونی فاعل شناسا، امور خارجی را به خوبی باز نمود می‌کند یا نه. بلکه ادراک حسی چنان در نظر گرفته می‌شد که در فضایی بین فاعل شناسا و موضوع شناسایی قرار داشته باشد. به عبارت دیگر، سهم جهان در امر معرفت آدمی، بسیار قابل توجه است و چنین نیست که معرفت، امری صرفاً درونی و از آن فاعل شناسا باشد. نکته دوم اینکه به دلیل وجود ابعاد روحانی در جهان، عواطف نقش مهمی در معرفت دارند زیرا در جهانی که متشکل از مواد بی‌جان نیست بلکه موجوداتی روحانی در آن وجود دارند، ارتباطی از نوع عشق، ترس و هیجان‌های دیگر با جهان شکل می‌گیرد و این ارتباط عاطفی را نمی‌توان از جریان معرفتی جدا کرد، چه رسد به اینکه مانعی برای آن محسوب شود.

اما در دوره مدرن، این تصویر ما بعد طبیعی دگرگون می‌شود. در تصویر جدید از جهان، تفکیکی قاطع میان فاعل شناسا و موضوع شناسایی در نظر گرفته شده است. به علاوه، جهان در این تصویر، از جنبه‌های روحانی تهی شده و چون مجموعه‌ای از مواد بی‌جان است. این دیدگاه مابعد طبیعی، متناسب با خصوصیات خود، لایه‌ای معرفت شناختی بر خود تنیده است که زیرساز علوم جدید است.

در این معرفت‌شناسی، تقابلی آشکار با معرفت‌شناسی دوران ماقبل مدرن به چشم می‌خورد. اگر در آن دوران، حس و ادراک حسی، قابل اعتماد بود، در معرفت‌شناسی جدید، جنبه درونی و ذهنی می‌یابد و بنا بر این از حیث آنکه آیا باز نمود درستی از جهان خارج است، مورد تردید و تامل قرار می‌گیرد. به علاوه اگر در دوران ماقبل مدرن، عواطف، نقش مهمی در معرفت داشتند، در معرفت‌شناسی جدید، به تبع آنکه طبیعت ماده بی‌جان تصور می‌شود، عواطف و هیجان‌ات نسبت به آن، مانع شناخت آن محسوب می‌شوند در نتیجه، مفهوم خالص کردن یا پالایش<sup>۲</sup> در شناخت، جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. به عبارت دیگر، کسب شناخت در گرو پالایش عقل از

دخالت‌های حس و عاطفه است. با حصول این شناخت پالایش یافته، دانش از عینیت<sup>۱</sup> برخوردار می‌شود. عینیت، در این بیان، با بی‌طرفی<sup>۲</sup> و دخالت ندادن ارزش‌ها، احساسات و عواطف ملازم است.

معرفت‌شناسی فمینیستی به مطالعه و بررسی این مطلب می‌پردازد که چگونه موقعیت اجتماعی افراد متفاوت بر روی اینکه چه چیزی را بدانند و چطور یا چگونه بدانند تاثیر می‌گذارد. هر فرد متعلق به نژاد، جنسیت، دسته طبقاتی و... ویژه‌ای است که همه این خصوصیات بر نحوه کسب دانش و معرفت او تاثیرگذار است. همین‌گونه است نقشی که یک فرد در اجتماع بازی می‌کند شغل، گرایش سیاسی، وضعیت اقتصادی و... بر معرفت اثرگذار است.<sup>۳</sup>

ب) معرفت‌شناسی مدرنیسم: شناخت جدی و عمیق فمینیسم به عنوان یک رویکرد انتقادی معاصر و رسیده‌ترین میوه فرهنگی غرب در گرو فهم گفتمان مدرنیته و مطالعه ویژگی‌های آن می‌باشد. مهم‌ترین ویژگی معرفتی این دوره انسان‌گرایی، مطلق‌انگاری، عقل‌بسندگی، علم‌گرایی و عینیت در معرفت می‌باشد.

انسان‌گرایی: شاخه فردگرایی اومانیسم را باید از مهم‌ترین ویژگی‌های اندیشه مدرنیسم به شمار آورد که ابزارهای شناخت را تحت تاثیر جدی و دگرگون‌ساز خود قرار داده است. اومانیسم در دوره جدید با ظهور فیلسوفانی چون دکارت، اسپینوزا، لاک، بارکلی، هیوم و... و رواج دو جریان عمده فلسفی یعنی جریان عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی، به تدریج مفاهیم فلسفی خود را باز می‌یافت. در فلسفه‌های عقل‌گرا اگر سخن از اصالت عقل به میان می‌آید، در واقع مرجع خود را در یک من عقلانی انسانی باز می‌جوید. همچنان که در فلسفه‌های تجربه‌گرا که به اصالت و حس و تجربه تاکید می‌شود مرجع خود را در من تجربی انسانی جستجو می‌کند. اصل معروف دکارتی یعنی می‌اندیشم پس هستم نقطه آغاز محوریت دادن به انسان در قالب «من اندیشنده» و نقطه آغاز اومانیسم بود. البته باید دانست که در فلسفه دوره جدید و به‌ویژه در عصر روشنگری، رویکرد انسان‌گرایانه بیشتر در مباحث معرفت‌شناسی جلوه و نمود پیدا می‌کند. گروهی از اندیشمندان و فیلسوفان به عنصر عقلی شناخت تأکید می‌ورزیدند و گروهی دیگر بر عنصر حس و بر همین اساس وعده پروژه مدرنیته عبارت بود از این که، قافله پرتکاپو و پر حشمت مدرن براساس عقلانیت خاص خود و بر مدار علم جدید و روش‌های علمی بلاشک رو به سوی پیشرفت انسانی دارد.<sup>۴</sup>

1- Objectivity  
2- Neutrality

۳- باقری، خسرو، مبانی فلسفی فمینیسم، صص ۱۰۶-۱۰۵، تهران، وزارت علوم، ۱۳۸۲.  
۴- بیات، همان، صص ۴۸-۴۹.

مطلق انگاری: یکی دیگر از شاخه‌های مدرنیسم در حوزه معرفت‌شناسی، مطلق انگاری و ساختن روایت‌های کلان<sup>۱</sup> یا فرا روایت‌ها<sup>۲</sup> و پرداختن به نظریه‌های کلی و عام برای تبیین رفتارهای اجتماعی و نیل به پیشرفت است. به عبارتی خصلت اساسی مدرنیسم آن است که پس از فایق شدن به جزم سستی برای رسیدن به قطعیت و ازاله نسبییت روش علوم تجربی را در تمامی زمینه‌های انسانی و اجتماعی، پارادایم و الگو قرار می‌دهد، که از آن با تعبیر علم‌گرایی یا علم‌زدگی یاد می‌شود و تجلی مکتب آن در فلسفه پوزیتیویسم به خوبی مشهود است.<sup>۳</sup>

عینیت در معرفت: معرفت‌شناسی دوران مدرن مدعی است که «اپژکتیو» بوده و به لحاظ ارزشی بی‌طرف است، یعنی رویکردی غیرجانبدارانه به متعلق شناسایی دارد، تعلقی که در منظر همگان و جدا از ویژگی‌های ناظران قرار دارد. بنابراین، تفکیک میان فاعل شناسائی و متعلق شناسایی و عینیت در معرفت، یعنی به لحاظ ارزشی بی‌طرف بودن و دخالت ندادن ویژگی‌های روانی و عاطفی فاعل شناسائی در حصول معرفت، از عناصر برجسته معرفت‌شناسی معاصر است. در نظر «بوردو» در این پالایش و عینیت، دکارت سهم اساسی داشته و البته این میراث دکارتی نزد فیلسوفان معاصر نیز وجود دارد.<sup>۴</sup>

عقل بسندگی: به‌طور کلی اگر بخواهیم عمده‌ترین ویژگی دوره مدرن را بیابیم، بایستی از تلقی آن نسبت به «عقل» آگاه باشیم. اساساً نگاه دگرگون و متفاوت انسان‌ها به این عنصر، به آنها ویژگی خاص می‌بخشد. رویکرد سنتی پیشامدرن، عقل را عنصر لازم اما ناکافی می‌داند و بر عوامل تکمیلی، مثل سنت و تجربه نسل‌ها و در اندیشه‌های دینی بر وحی نیز تأکید می‌شود اما دوره مدرن، عقل (استدلال‌گر و برنامه‌ریز) را عنصری هم لازم و هم کافی و منبعی لایزال برای نیل به سعادت می‌شمارد.<sup>۵</sup>

علم‌گرایی: اندیشه مدرنیستی بر این باور است که یگانه راه وصول به معرفت حقیقی، نه تنها در حوزه طبیعت بلکه در همه حوزه‌های معرفتی، راه تجربه حسی (ظاهری) است. بدین ترتیب کوشش تمدن متجدد بر آن بوده است که جهان‌نگری و فلسفه خود را براساس متدلوژی علمی بنا کند، سپس در واقع جهان‌بینی مدرنیستی را می‌توان یک جهان‌بینی علمی قلمداد کرد.<sup>۶</sup> برخی از چهره‌های شاخص رویکرد مزبور عبارتند از:

1- Narrative grand  
2- Meta-narratives

۳- همان، ص ۱۱۵.

۴- نیویان، محمود، جستارهایی در باب دین و دنیای مدرن، ص ۳۰۰، پرتو ولایت، ۱۳۸۷.

۵- بیات، همان ص ۱۰۴.

۶- همان، ص، ۵۳۱.

(۱) فرانسیس بیکن: نقطه عزیمت این نواندیشی‌های فلسفی و علمی از بیکن است. ایشان پایه روش علمی و تجربی را پیش از دوره روشنگری گذاشت. التفات و اهتمام بلیغ به علم تجربی و علم‌گرایی که از مؤلفه‌های بنیادی مدرنیته و مدرنیسم محسوب می‌شود و منجر به پیدایش کاخ رفیع علم و تکنولوژی امروزی شده است، نخستین سنگ بناهای معرفتی آن در دوره جدید به دست وی نهاده شد. بیکن همچنان که بعدها متداول شد مهار و سلطه بر طبیعت را منوط به شناخت آن می‌دانست.<sup>۱</sup>

(۲) رنه دکارت: یکی از مهم‌ترین زیر بناهای فلسفه جدید اندیشه سوژه محورانه دکارتی (سوژکتویسم)<sup>۲</sup> است همانگونه که می‌دانیم دکارت با اصرار فراوان بر ذهن یا وجه شناختی انسان، میان فاعل شناسایی (سوژه<sup>۳</sup>) و موضوع‌شناسی (ابژه<sup>۴</sup>) جدایی می‌انداخت. شروع فلسفه و شناخت را بر «من» (ذهن من) که تاثیرات ژرف و گسترده‌ای در فلسفه و حوزه‌های دیگر معرفتی ایجاد کرد و موجب ظهور مبانی نوین انسان شناختی شده ززمه‌های آن از دکارت شروع شد و بدین ترتیب برخلاف فلسفه سنتی که عمدتاً می‌خواهد بر محور وجودشناسی (انتولوژی<sup>۵</sup>) باشد فلسفه مدرن با بحث معرفت آغاز می‌شود و به طور کلی بر محور معرفت‌شناسی (اپیستمولوژی) به پیش می‌رود.<sup>۶</sup>

(۳) کانت: فلسفه کانت - که نقطه عطفی در تاریخ فلسفه جدید محسوب می‌شود - با تفکیک میان عالم واقع (عالم آن چنان که واقعا هست) و عالم پدیدار (عالم آن چنان که بر ما ظاهر می‌شود) هرگونه کوشش برای شناخت واقعی و مطابقی از عالم را نافرجام خواند. بدین حساب آن چه ما از عالم خارج دریافت می‌کنیم حاصل همکاری ذهنی و عالم واقع است، نه عین عالم واقع. اومانیسیم فلسفی که با دکارت شروع شده بود، در نظریه سوژکتویسم کانت شکل کامل خود را پیدا کرد. براین اساس، این انسان (سوژه یا فاعل شناسنده) است که جهان را شکل می‌دهد. این موضع نیمه شکاکانه کانت را - در عین حال که جزو مؤلفه‌های مهم مدرنیسم و پایه‌های فلسفی فردگرایی آن محسوب می‌شود - می‌توان جزو زمینه سازان شکاکیت‌های پست مدرنیستی دانست.<sup>۷</sup>

۱- همان، ۵۱۸.

2- Subjectivism.

3- Subject.

4- Object

5- Ontology

۶- همان، ۱۱۷.

۷- همان ص، ۵۲۳.

ج) معرفت‌شناسی پست مدرن: پست مدرنیسم خیزش و شورش علیه دکترین‌های جهان مدرن و نقد و اعتراض به پسامدها و دستاوردهای بحران‌خیز آن است. رویکرد مزبور با مؤلفه‌هایی چون علم‌گرایی، عقل‌گرایی و انسان محوری (مدرنیستی) در ستیز قرار می‌گیرد. ویژگی اساسی آن، که چالش با مواضع معرفت‌شناسانه مدرنیته است را می‌توان چنین شمارش نمود:

- ضدیت با نظریه بازتاب در معرفت‌شناسی
- نفی سوژه شناساگر و خود مختار و تاکید بر ادغام سوژه و ابرژه
- نفی امکان بی‌طرفی عقل و تاکید بر تاریخی بودن عقلانیت و معرفت
- ضدیت با وحدت‌گرایی<sup>۱</sup>، مرکز‌گرایی و مرجعیت باوری<sup>۲</sup> و موافقت با انشعاب و تنوع تکثرگرایی<sup>۳</sup>

- نفی اصول و قواعد عام و جهان شمول برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و تاکید بر تعیین‌کنندگی گفتمان‌ها و فرهنگ‌ها در کردارها و اشکال زندگی

- نفی هرگونه قطعیت و اعتقاد به نسبیت<sup>۴</sup> و نسبیت‌گرایی<sup>۵</sup> و نفی روایت‌های کلی مدرنیته<sup>۶</sup> بنابراین پست مدرنیست‌ها برخلاف نظریات مدرنیستی که با جزمیت تام، نسخه‌ها و روایت‌های کلی مدرنیته را نسخه‌هایی جهان شمول و فراگیر می‌خواندند، از سنت و زبان و تاریخ به منزله پیش زمینه فهم انسانی، سخن می‌گویند و در نتیجه در برابر تاکید مدرنیته به نسخه واحد و یگانه خود، بر کثرت‌گرایی و چندگانی تاکید می‌ورزند. اساساً به نظر می‌رسد بن مایه اصلی پست مدرنیسم در همین اعتقاد به عدم قطعیت، فقدان مرکز، پراکندگی و نگاه نسبی‌گرا و تکثرگرا نهفته است. پافشاری پست مدرن‌ها بر این است که هیچ راه حل نهایی و پاسخ قطعی در پیش پای انسان نمی‌توان نهاد.<sup>۷</sup>

باید دانست زمینه‌ها و افکار انتقادی و نسبی‌گرایانه مختلفی در ظهور این جنبش فکری نقش آفریده‌اند و مبادی تئوریکی آن را فراهم کرده‌اند خصوصاً متفکرانی مثل کانت با نسبی‌گرایی‌هایی که در آثار آنها دیده می‌شود و با رخنه‌ها و تردیدهایی که در بنیان خوشبینانه عقل مدرن انداختند، راه را برای تخریب‌ها و تحقیرهای کنونی پست مدرنیسم نسبت به این عنصر هموار کردند. از میان اینها نقش آفرینی برخی آشکارتر و عمیق‌تر است.

1- Monism.  
2- Aut horitarianism.  
3- Pluralism.  
4- Relativity.  
5- Relativism.

۶- همان، ص، ۱۱۲.  
۷- همان، صص، ۱۰۴-۱۰۳.



۱) نیچه: برخلاف اندیشه‌های مدرنیستی - تصمیمات و کردارها و اراده‌های فردی و اجتماعی را در کل تاریخ بشر، نه مسبوق به دلیل و خردورزی و حکمت، بلکه «معطوف به قدرت» می‌دانست.

۲) فروید: نیز اراده و عقاید انسانی و پندارها و رفتارهای او را معطوف به غریزه جنسی تلقی کرد و از نقش مبالغه‌آمیزی که مدرنیست‌ها برای عقل و عقلانیت در رفتارهای انسانی و اجتماعی قائل بودند، فروکاست.

۳) مارتین هیدگر: موارد زیر از جمله عقاید وی است که در مضامین پست مدرنیسم نیز به نحوی دیده می‌شود. نفی تفکیک دکارتی میان سوژه و آبره و نفی مجزا دیدن انسان از جهان، نفی سوژه شناساگر و خود مختار، مخالفت با نگاه ابزارگری به جهان، مخالفت با عقل‌گرایی دکارتی<sup>۱</sup> و...

## فصل دوم: معرفت‌شناسی فمینیسم

الف) نقد فمینیسم بر معرفت‌شناسی معاصر: به نظر فمینیست‌ها، گرایش معرفت‌شناسی معاصر به پالایش و عینیت، نشان‌دهنده سوگیری مردانه در آن است. بوردو و کالر برآنند که ویژگی‌هایی چون عینیت در علم، به مفهومی که در معرفت‌شناسی رایج مطرح است، متناظر با خصیصه‌های مردانه‌اند. آنان برای توضیح این مسئله، از نظریه‌ای روان‌شناختی استفاده کرده‌اند که از آن به عنوان «نظریه روابط با شیء<sup>۲</sup>» یاد شده است.

این نظریه در واقع در مورد روابط کودکان با دیگران، به ویژه از منظر جنسیت است. براساس این نظریه، دختران در جریان کسب هویت جنسی، با پرستار خود که به طور معمول مادر یا دایه است و با وی همجنس است، همانند سازی می‌کنند اما پسران، برای کسب هویت جنسیتی، ناگزیر باید خود را متفاوت با نگهدارنده خود در نظر بگیرند. این امر موجب می‌شود که دختران، بیشتر به ارتباط داشتن با دیگران و پیوند و صمیمیت با آنان روی آورند. در مقابل، پسران، بیشتر برای استقلال، فاصله و جدایی، ارزش قائل می‌شوند.

فمینیست‌ها با تکیه بر این نظریه، نتیجه می‌گیرند که معرفت‌شناسی علوم معاصر با توجه به تاکید بر عینیت و جدایی و استقلال دارند، با ویژگی‌های مردانه، هماهنگ‌ترند. بر این اساس است که گفته می‌شود علم معاصر و معرفت‌شناسی آن، سوگیری مردانه دارد<sup>۳</sup> و معرفت مردانه، معرفتی است که در آن استقلال حاکم است و چنین گمان می‌رود که جنسیت در آن تاثیر

۱- همان، صص، ۱۱۰-۱۰۹.

2- Object Relations Theory.

۳- باقری، همان، صص ۱۰۸-۱۰۷.

ندارد و فردگرایی نتیجه آن می‌باشد، حال که این، محصول استقلال از جنس مؤنث است که در اثر تربیت در آنها ایجاد شده است.<sup>۱</sup>

ب) ویژگی‌های معرفت‌شناسی از منظر طرفداران فمینیسم: در نظر طرفداران فمینیسم، برای دستیابی به معرفت‌شناس درست، باید به این ویژگی‌ها توجه نمود:

۱- شرایط اجتماعی، مولفه مزبور در معرفت‌تأثیر می‌گذارد که برخی از فلاسفه نیز در این ادعا با آن‌ها هم داستان‌اند. معرفت‌شناسان فمینیست، در مورد معنای تأثیرشرایط اجتماعی در معرفت، سخنان متفاوتی دارند:

برخی گفته‌اند، مراد این است که فاعل‌شناسایی به تنهایی به معرفت دست نمی‌یابد، بلکه برای دستیابی به معرفتی مطمئن، باید با دیگر اعضای اجتماع که با او در زمینه مورد نظر فعالیت می‌کنند، ارتباط برقرار کند و در جریان این روابط اجتماعی است که معرفت متولد می‌شود. علاوه بر این، برای ارزیابی معرفت نیز می‌توان از شرایط اجتماعی بهره گرفت. بر این اساس، افراد گوناگون اجتماع علمی، یک ایده را نقادی می‌کنند و نهایتاً به معرفتی دست می‌یابند.

از نظر برخی دیگر، تأثیر شرایط و زمینه‌های اجتماعی بدین معناست که جامعه، روش‌های تحصیل معرفت را ابداع می‌کند و به اعضایش می‌آموزد.

برخی هم، رابطه علمی میان شرایط اجتماعی و دستیابی به معرفت را مطرح کرده‌اند. هم چنین، معرفت‌شناسان در این باره که همه شرایط اجتماعی در معرفت‌تأثیر می‌گذارد یا برخی از آن‌ها نیز اختلاف نظر دارند. برخی همه شرایط را در دستیابی به معرفت، مؤثر می‌دانند و بعضی هم تنها بر تأثیر برخی از این شرایط تأکید دارند.

به عنوان مثال، کسانی که رابطه علی را میان شرایط اجتماعی و حصول معرفت می‌پذیرند، همه شرایط را مؤثر نمی‌دانند، زیرا همه شرایط، نقش علی ندارند. از این گذشته، عوامل مختلفی در شکل‌گیری باورها و معارف فرد دخیل‌اند که شرایط اجتماعی، تنها بخشی از آن‌ها را تشکیل می‌دهند. به عنوان نمونه، حالات روانی اشخاص در چگونگی معرفت و قابل اعتماد بودن آن تأثیر دارد، در صورتی که این حالات با شرایط و زمینه اجتماعی تفاوت دارند.<sup>۲</sup>

۲- جنسیت<sup>۳</sup>، جزء شرایط اجتماعی است و بنابراین در معرفت‌تأثیر می‌گذارد. به اعتقاد معرفت‌شناسان فمینیسم، باید میان «جنسیت» و «جنس»<sup>۴</sup> تفاوت قائل شد. اصطلاح «جنس» بر

۱- فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره المعارف فلسفی روتلیج، ص ۴۴. عباس یزدانی و بهروز جندقی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.  
۲- همان، ص، ۴۳.

3- Gender.

4- Seu.

تفاوت‌های بیولوژیکی مرد و زن دلالت دارد اما «جنسیت» به ویژگی‌های شخصی و روانی، ناظر است که اجتماع آنها را تعیین می‌کند. هر جامعه‌ای تصویری خاص از نقش زن و مرد دارد، مثلاً در اغلب جوامع با این تصور که مردان از زنان قوی‌ترند آنها را برای کارهای سخت جسمانی مناسب‌تر می‌دانند ولی برای زنان، برخی از شغل‌ها مانند پرستاری و آموزگاری را در نظر می‌گیرند. به هر حال، مردان و زنان از لحاظ موقعیت اجتماعی متفاوت‌اند و غالباً چنین تصور می‌شود که این تفاوت‌ها از تفاوت‌های بیولوژیکی مرد و زن ناشی می‌شود و به جنس ارتباط دارد.<sup>۱</sup>

فمینیست‌ها گرچه تا حدی تاثیر تفاوت‌های بیولوژیکی را می‌پذیرند ولی بسیاری از تفاوت‌های اجتماعی را در گروه آن نمی‌دانند و جنسیت را معلول مستقیم جنس به حساب نمی‌آورند. بنابراین، از نظر آنها بسیاری از تصاویری که جامعه از زنان در برابر مردان می‌سازند به تفاوت‌های بیولوژیکی آنها بستگی ندارد.

فمینیست‌ها در معرفت‌شناسی هم بر تاثیر جنسیت در معرفت، تاکید دارند و براین اساس معتقدند که باید پرسش از معرفت را به پرسش از فعل شناسایی برگرداند و به تاثیر جنسیت و عوامل اجتماعی و سیاسی در بررسی معرفت توجه کرد اما در معرفت‌شناسی رسمی، از نقش جنسیت و تاثیر عوامل اجتماعی و سیاسی غفلت شده است.<sup>۲</sup>

۳- دیدگاه، مسئله دیگری که فمینیست‌ها به آن تاکید می‌ورزند، اهمیت دیدگاه<sup>۳</sup> در معرفت است. وقتی ما از منظرها و زوایای متفاوت به اشیاء می‌نگریم، تصاویر مختلفی از آنها به دست می‌آوریم.

مفهوم «دیدگاه» برای نخستین بار در میان مارکسیست‌ها مطرح شد. مارکس قائل بود که طبقات مختلف اجتماعی موقعیت‌های گوناگونی دارند و همین امر موجب می‌شود که آنها دیدگاه‌ها و منظرهای متفاوتی نسبت به واقعیت داشته باشند. به عبارت دیگر، موقعیت‌های مختلفی که طبقات گوناگون دارند، منظرهای آنها را نسبت به واقعیت شکل می‌دهد و فهم آنها را از واقعیت متفاوت می‌کند. این منظرها نه تنها از نظر محتوا، بلکه از لحاظ دقت نیز تفاوت دارند.

بنابراین، فهم طبقه کارگر از جامعه بهتر از فهم دیگر طبقات از آن است. از این رو، مارکس هم به تاثیر منظر و دیدگاه در معرفت اعتقاد داشت و هم برای فهم از یک منظر، امتیازی ویژه قائل بود.

۱- همان، ص ۴۰.

۲- همان، ص ۴۱.

طرفداران فمینیسم نیز مدعی هستند که زنان و مردان از زوایای متفاوتی به واقعیت می‌نگرند، لذا دیدگاه آنها نسبت به واقعیت، با یکدیگر متفاوت است.<sup>۱</sup>

دیدگاه زنان از لحاظ معرفت‌شناختی نسبت به منظر مردان، تفوق و امتیاز دارد. در این مقام به برخی از دلایل آنها اشاره می‌شود.

به نظر عده‌ای تقسیم کار از لحاظ اجتماعی برای زنان و مردان یکسان نیست و زنان در حاشیه فعالیت‌های اجتماعی قرار دارند و همین امر سبب شده است که منظر آنها نسبت به واقعیت‌های اجتماعی منطری ویژه و ممتاز گردد.

برخی دیگر برای زنان در نظام تولید اجتماعی، جایگاهی ویژه در نظر دارند. زنان برای تولید کالاهای مورد نظر، فعالیت‌های بیشتری انجام می‌دهند و فعالیت‌های آنها تفاوت ساختاری با فعالیت‌های مردان دارد. حتی زنان خانه‌دار نسبت به مردان، وقت بیشتری را صرف کار می‌کنند. زنان شاغل هم عموماً فعالیت‌های متفاوتی دارند. در نتیجه، نحوه زندگی زنان با نحوه زندگی مردان تفاوت دارد. هم چنین، آنها تجارب متفاوتی دارند و تفاوت تجربه آنها با تجارب مردان باعث می‌شود که جهان و حقایق اجتماعی را به‌گونه‌ای متفاوت بفهمند. عده‌ای هم گفته‌اند تجارب زنان از لحاظ معرفتی از این جهت ارزشمند است که آنها از موقعیتی دوگانه برخوردارند، از سویی، موقعیت آنها حاشیه‌ای است و از سوی دیگر، موقعیت آنها محوری و اصلی است. موقعیت محوری زنان به این دلیل است که آنها کارهایی انجام می‌دهند که برای حفظ نظام پدرسالارانه ضروری است. به عنوان نمونه آنها کارهایی در خانه انجام می‌دهند که پدر محبوبیت و احترام بیشتری داشته باشد اما از آنجا که زنان درون نظام رایج کار، محور قدرت به حساب نمی‌آیند، موقعیت آنها در حاشیه قرار دارد. آنها هم نقش درونی دارند و هم نقش بیرونی، از این جهت که به حفظ نظام پدرسالاری کمک می‌رسانند نقش درونی دارند و از این جهت که در حاشیه قرار گرفته و محور قدرت نیستند، نقش بیرونی دارند، زنان، نقش اجتماعی دوگانه‌ای دارند، در نتیجه تجارب آنها واقعیات را دقیق‌تر از تجارب مردانه منعکس می‌سازد.<sup>۲</sup>

۴- ارتباط، در نظریه روبریکرد فمینیستی در معرفت‌شناسی، به‌جای تفکیک، بر ارتباط<sup>۳</sup> تأکید دارد. ارتباط نیز براساس نظریه روانکاوانه «ارتباط با شیء»، خصیصه‌ای اساساً زنانه است.

کلمه معتقد است این‌گونه از معرفت‌شناسان، به لحاظ تاریخی در مرحله سوم تحول شناختی بشر قرار دارد. مرحله نخست، همان مرحله ما قبل مدرن است که در آن تصویری آرگانیک در مورد جهان وجود دارد و تفکیکی میان فاعل شناسا و موضوع شناسایی به چشم نمی‌خورد. مرحله

۱- همان، صص ۴۴-۴۵.

۲- فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، صص ۴۷-۴۴، باقری، همان، صص ۱۱۷-۱۱۶.

دوم، دوره مدرن است و به‌طور عمده با جریان روشنگری و فلسفه تحلیلی آشکار می‌شود که در آن، تفکیک قاطع میان فاعل شناسا و موضوع شناسایی، مورد نظر است و این امر در مفهوم خاص عینیت علمی نیز نمایان شده است. سرانجام، مرحله سوم با ظهور اندیشه‌های پسا نوگرایی، به‌طور کلی، و افکارفمینیستی، به‌طور خاص، شکل می‌گیرد و معتقد است که اشیای جهان نباید به‌گونه‌ای تعریف شوند که جدا و ممتاز از ما باشند. از نظر فمینیست‌ها، معرفت‌شناسی مبتنی بر ارتباط، ما را به نحوی بهتر و غنی‌تر با واقعیت مرتبط خواهد ساخت. در این نوع معرفت‌شناسی، عواطف، نه تنها مانع و مزاحمی برای دانش و عینیت محسوب نمی‌شود، بلکه نقشی اساسی در به دست آوردن دانش ایفا می‌کند. قبول این معرفت‌شناسی، در عرصه روش‌شناسی، به ظهور روش‌های معینی در کسب دانش منجر خواهد شد. کلر از «همدردی»<sup>۱</sup> یا «همدلی»<sup>۲</sup> و «عشق»<sup>۳</sup> به منزله روش‌هایی برای کسب دانش در علوم انسانی و طبیعی نام برده است.<sup>۴</sup>

### ج) نقد معرفت‌شناسی فمینیسی

#### ۱- از منظر برون دینی

\* در مباحث معرفت‌شناسی تنها امر قابل اعتماد، استدلال و برهان است و به سختی می‌توان برای محسوسات و مشاهدات در علوم تجربی اعتبار معرفت شناختی قائل شد و توجیهاتی که فمینیست‌ها برای اثبات مدعای خویش مطرح کرده‌اند معطل بوده و هیچ یک مستند به استدلال و برهان نیست.

\* اگر سخن فمینیست‌ها در مقام گردآوری، تمام باشد و عوامل بیرونی اعم از جایگاه و موقعیت اجتماعی و نیز عوامل درونی از قبیل استدلال و رابطه در تکوین برخی اندیشه‌ها تمام باشد، این سخن در مقام داوری ناتمام است و برای داوری در مورد صدق و کذب باید به ملاک‌های منطقی مراجعه کرد و در نهایت، قضایای غیر بدیهی و مبرهن به قضایای بدیهی منتهی می‌شوند و در این صورت اوصاف روان‌شناسانه آدمیان و عوامل اجتماعی و سیاسی در معارف بشری قابل قبول نیست و بر همگان روشن است که قوام معرفت به مقام داوری آن است.

\* اگر عوامل اجتماعی و روانی موجب توجه به یک نوع تفکر گردد بدین معنا نخواهد بود که آن اندیشه، زاییده علت‌ها است چنانکه بسیاری از انگیزه‌های روانی مانند لذت طلبی و شهرت

1- Sympathy.

2- Empathy.

3- Love.

طلبی و... موجب تلاش‌های علمی و فنی و فلسفی می‌شود ولی زبانی به اعتبار آنها نمی‌زند و برای داوری در مورد صدق و کذب آن باید به ملاک‌های منطقی مراجعه کرد یعنی اگر صورت و ماده استدلالی که به نفع آن اندیشه اقامه شده است صحیح باشد آن استدلال و نیز نتیجه آن درست و گرنه باطل است.

\* محور اساسی در معرفت‌شناسی رابطه معرفت با معلوم آن است که آیا مطابق با واقع و معلوم خود هست یا نه؟ و در این مسئله فرقی میان زن و مرد نیست، در معرفت‌های حضوری که متعلق علم، وجود معلوم است مانند علم انسان به نفس خود، خطا محال است و فرض افتراق در این موارد قابل تصور نیست و در علم حصولی با توجه به معیار می‌توان به ارزش معرفت دست یافت و اینکه صاحب معرفت چه کسی است، هیچگونه دخالتی در این امر ندارد.

\* انحرافات مذکور ناشی از این است که فمینیست‌ها به منظور تسلط هر چه بیشتر انسان بر عالم طبیعت صرف فایده عملی داشتن اندیشه‌ای را معیار حقیقت آن دانستند در حالی که ارتباط منطقی بین کار آمدی خارجی و حقانیت درونی وجود ندارد همان طور که هیئت بتلیموسی با کارآمدی قابل توجه مدت‌ها در عرصه زندگی بشر مطرح بوده است ولی این دلیل بر درست بودن آن نیست.

\* فمینیست‌ها با گرایش پراگماتیستی نتوانستند معیار ثابت و مطلق را در معرفت به دست آورند لذا معرفت آنان معلل بوده و قهراً گرفتار نسبیت در شناخت شدند و لازمه نسبی‌گرایی عدم اعتماد نسبت به واقع‌نمایی قضایای علمی است. اگر ویژگی‌های جنسیتی در فهم موثر باشند، در آن صورت نباید تفهیم و تفهمی بین افراد دو جنس صورت بگیرد، در حالی که واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های ناشی از فهم، به روشنی هویدا است و اینکه برخی ناقدان به نقد پاره‌ای تالیفات جنس مخالف می‌پردازند و مولفان نیز به نقد ناقدان پاسخ می‌دهند، دلیل بر وجود نوعی تفاهم می‌باشد، نتیجه می‌گیریم که آن ویژگی‌های روان‌شناسانه چندان موثر در فهم نیست.

\* میان بسیاری از اندیشه‌های هرمنوتیکی جدید (مانند هیدگر و گادامر با تفکرات فمینیستی خویشاوندی و ارتباط نزدیکی وجود دارد، تفکرات پست مدرنیستی و به‌ویژه فمینیستی در مقابل علم‌گرایی، عقل‌گرایی و پوزیتیویسم به شکل‌های مختلف موضع می‌گیرند و از موقعیت اجتماعی و شرایط اجتماعی به منزله پیش زمینه فهم دفاع می‌کنند و در نظر گادامر نیز بر تاثیر و نفوذ سنت‌ها و پیش‌فرض‌ها بر پروسه فهم و تفسیر، تاکید و مبالغه می‌شود و آگاهی و معرفت در سنت وافق فرهنگی و گفتمانی امکان می‌پذیرد. بنابراین رویکرد مزبور ضمن اینکه گرفتار نقدهای مذکور در گفتار هرمنوتیک می‌باشد لازمه آن این است که هیچ مراد متکلمی برای مخاطب روشن نمی‌گردد.

فمینیسم با چالش‌های نظری بسیاری روبه‌رو است، همان‌گونه که نظریه‌پردازان فمینیسم تأکید کرده‌اند، جنبش فمینیسم در غرب به رغم وجود گرایش‌های مختلف عمدتاً محصول لیبرالیسم است و نیز اصل سکولاریسم و تفکیک حوزه دستورات دینی از متن جامعه، در نظریه‌های گوناگون این جنبش تعبیه شده است. حال اگر تئوری فمینیسم اسلامی منجر به قرآنتی از اسلام شود که در آن از اصول مسلم اسلام دست برداشته شود مسلماً چنین گرایشی اسلامی نخواهد بود. بنابراین به نظر می‌رسد واژه فمینیسم اسلامی - با حفظ مفهوم غربی آن - واژه‌ای متناقض نما است. تأکید نظریه‌پردازان فمینیسم اسلامی بر تفکیک میان دین‌باوری و دین‌مداری، تأکید بر تشابه حقوق زن و مرد و عدم ثبات در شریعت، تأییدی بر این مدعا است.

## ۲- از منظر درون دینی

\* معرفت‌شناسی فمینیست با معرفت‌شناسی اسلامی در تعارض است زیرا معرفت‌شناسی اسلامی بر این باور است که تحصیل معرفت به عنوان باور صادق و مدلل امکان‌پذیر است بنابراین این از منظر مزبور واقعیت وجود دارد و می‌توان به شناخت مطابق با واقع رسید و نیز می‌توانیم این معرفت مطابق با واقع را مدلل کنیم. برابر با دیدگاه مزبور ابزار و منبع معرفت، حس، عقل، شهود عرفانی و وحی است که براساس آن انسان خواهد توانست با مراجعه به عقل و حس برخی از معارف مورد نیاز، و با مراجعه به شهود عرفانی و وحی برخی دیگر را اصطیاد نماید و با پیروی از نظریه میناگرایانه در معیار صدق، دیدگاه رئالیسمی داشته باشد اما معرفت‌شناسی فمینیستی که با انحراف در معیار و ابزار شناخت گرفتار شکاکیت مدرن و نسبی‌گرایی شده‌اند نمی‌تواند با مقولاتی چون یقین و اعتقاد و ایمان اسلامی سازگار باشد و نه هیچ حکمی و قصدی از احکام شریعت و مقاصد شارع فهمیده می‌شود

\* فمینیست‌ها که انسان را تابعی از جامعه و شرایط اجتماعی یا تاریخی می‌دانند سرشت مشترک انسانی را نمی‌پذیرد و تصمیم‌گیری‌های او را نیز متأثر از همین امور می‌داند. اینان می‌گویند انسان همواره تحت سیطره عوامل مختلف اجتماعی و روانی است و تصمیم‌گیری‌های او نیز متأثر از همین امور می‌باشد. بر اساس این نظریه آدمی آن چیزی را می‌خواهد که جامعه خواسته و آن گونه می‌اندیشد که جامعه به او القا کرده است. بنابراین طبیعی است که اراده و تصمیم او را نیز جامعه تعیین کند، و اراده تابع خواسته‌ها و اندیشه‌های فرد نباشد.

تأثیرپذیری فرد از جامعه را هیچ اندیشمندی انکار نمی‌کند اما حاکم کردن جامعه بر کلیه شئون فردی نگاهی افراط‌آمیز به تأثیر جامعه بر فرد است. گواه این ادعا انسان‌های بزرگی‌اند که در طول تاریخ نه تنها تسلیم شرایط حاکم اجتماعی خود نشدند، بلکه بر خلاف آن گام برداشتند و گاه مسیر جامعه را تغییر داده، نقطه عطفی در تاریخ پدید آورده‌اند. پیامبران بزرگ الهی اغلب یا

همیشه در جوامعی شرک آلود ظهور کرده‌اند و با وجود چنین شرایطی توانسته‌اند مسیر جامعه را به سوی توحید بازگردانند لذا اراده انسان می‌تواند در مقابل عوامل مختلف مقاومت کند و تاثیرگذاری آنها را روی اندیشه و معرفت خود خنثی نموده و یا به حداقل برساند.

\* شناخت جهان عبارت است از تعامل انسان با جهان خارج از خود، انسان بعد از تعامل است که می‌گوید می‌بینم ... سوال اساسی این است که موجودی که از آن به «من» تعبیر می‌کنیم، چه اندازه در شناخت سهم دارد؟ آیا همه سهم برای انسان است یا سهم اساسی برای جهان خارج است و یا هر دو سهمیم هستند؟ لازمه پاسخ به این سوال، خودشناسی است. انسان باید ابتدا قوا و ابزارهای شناخت خود و گستره و مرزهای آنها را بشناسد تا به شناخت جهان دست یابد. پاسخ به سوالات یاد شده بر اساس مبانی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی متفاوت می‌باشد. معرفت‌شناسی اسلامی بر اساس نظریه فطرت از یک سو انسان را از پاره‌ای معلومات حضوری برخوردار دیده و از سوی دیگر بر اساس آیه شریفه «و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شینا» در ابتدای تولد سرشت انسان را از هر گونه معلومات حصولی در حوزه تصورات و تصدیقات اعم از حسی و عقلی خالی می‌بیند و انسان و جهان را در امر شناخت سهمیم دانسته لذا دیدگاه مزبور با دیدگاهی که همه سهم را به انسان می‌دهد (نظریه افلاطون) و فمینیست‌ها که سهم اساسی را به جهان خارج می‌دهد در مواجهه با یکدیگر دچار چالش خواهند شد.

\* در آیات قرآن تصریح شده است که بعضی به تقلید از پدران و یا قبایل خود به چیزی اعتقاد پیدا می‌کردند (مائده، ۱۰۴) و یا در روایات فرموده‌اند: ((حب الشئ یعمی و یصم)) پس فی الجمله در قرآن و روایات تاثیر علل بر معرفت تایید شده است اما این منافاتی با داشتن معیار ندارد و می‌توان با آن معیارها معرفت‌های معلل را ارزیابی نمود. از تاکید آیه مزبور در خصوص کلمه «اکثر» چنین برمی‌آید که در آن محیط جهل و تاریک نیز، اقلیتی هر چند ضعیف، وجود داشتند که به اعمال جاهلی به چشم حقارت و تنفر نگاه می‌کردند و متأثر از آنها نبودند.

\* اسلام، ارزش و امتیاز واقعی انسان را در تقوا و پرهیزکاری و پاکی او جستجو می‌کند (حجرات، ۱۳) حتی برای موضوعات مهمی همچون علم و دانش اگر در مسیر تقوا و ایمان و ارزش‌های اخلاقی قرار نگیرد اهمیت قائل نیست و در این مسئله جنسیت دخالتی ندارد و البته که موقعیت و شرایط اجتماعی را هرگز سبب تفوق و برتری نمی‌داند.

\* عدالت، ملکه‌ای است که انسان به سبب آن قادر می‌شود بر تعدیل جمیع صفات و افعال و عادل کسی است که افراط و تفریط نکند، بر این اساس، عدالت انسان را تا مرز عصمت پیش برده و این توان را در او ایجاد خواهد نمود که در بُعد شناختی در مقابل عوامل درونی اعم از غرائز و عواطف منفعل نشود و از مسیر اعتدال خارج نگردد.



\* اگر تاثیر عوامل درونی و بیرونی را در مورد اندیشه‌های بشری به نحو موجه جزئیه پذیریم، این سخن به هیچ نحو در وحی الهی صحیح نیست زیرا، مسئله مزبور در مورد عقاید و معارف که بر اساس برهان عقلی و یا بر تحسین و تقبیح استوارند، موضوع ندارد همچنان که در مورد احکام که مربوط به رفتار انسانی است جریان از این قبیل است، در این آیات باید مناط احکام و مصالح را در نظر گرفت تا از این طریق ارتباط آنها را به عالم وحی روشن ساخت. بنابراین جنسیت و دیدگاه در مورد هیچ کدام از گزاره‌های مزبور تاثیری ندارد و به گونه سالبه کلیه نفی می‌شود.

\* حکما تاثیر متقابل جسم و روح را پذیرفته‌اند و بر اساس آن بدن زنانه تاثیرات ویژه‌ای را روی روح ایجاد خواهد نمود که احساسات و عواطف زنانه یک نشانه آن می‌باشد و مقتضای حکمت الهی هم چنین است اما در مسیر عبودیت و ارزش‌ها که علم از جمله آنها می‌باشد، آیا ممکن است جنسیت تاثیری بیخشد؟ استاد «آیت الله جوادی» می‌فرماید: قرآن کریم وقتی مسئله زن و مرد را مطرح می‌کند می‌گوید: این دو را از چهره ذکورت و انوثة شناسید زیرا اولاً زن بودن یا مرد بودن مربوط به پیکر است نه جان و روح ثانیاً تعلیم و تربیت و تهذیب از آن نفس است ثالثاً نفس غیر از بدن است و بدن غیر از نفس و نیز عقل نظری که وصفش اندیشه و علم است آن هم، نه مذکر است و نه مؤنث و آیاتی که علم را ارزش می‌داند و جهل را ضد ارزش آن را نه مذکر می‌داند و نه مؤنث. در حالی که تفکر غربی می‌گوید: انسان دو نوع یا دو صنف است: زن و مرد، ولی این دو در مسائل تعلیمی و تربیتی مساوی هم هستند یعنی زنی هست و مردی هست، ولی با هم فرق نمی‌کنند زیرا در تفکر الحادی حقیقت انسان همین بدن است و این بدن، به دو شکل ساخته شده است ولی هر دو شکل مساوی هستند، اما در مکتب الهی تمام حقیقت انسان روح او است و اصلاً زن و مردی در کار نیست، نه اینکه بگوییم زن و مردی هست ولی با هم مساویند.<sup>۱</sup> بنابراین نه‌ایه پذیریم جنسیت، فهم و شناخت انسان را دچار شدت و ضعف نماید اما از منظر درون دینی اختلاف نوعی را موجب نخواهد شد.

نتیجه: موضوع «تفاوت زن و مرد» از منظر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در هندسه مباحث مزبور نقش بنیادین دارد، لذا با روشن شدن مبانی بحث، طرح مباحث فقهی و حقوقی وجه منطقی خود را باز خواهد یافت زیرا معرفت‌شناسی نقش زیر بنایی برای یک مکتب و ایدئولوژی را دارد از سوی دیگر وقتی که معرفت‌شناسی فمینیستی به هیچ وجه قابل انطباق با معرفت‌شناسی اسلامی نیست طرح مباحث حقوقی با رویکرد اسلامی برابر با دیدگاه فمینیستی و یا سخن از فمینیسم اسلامی گفتن مواجهه با التقاط و بدعت خواهد بود.

## منابع

- ۱- باقری، خسرو، مدنی فلسفی فمینیسم، صص ۱۰۶ - ۱۰۵، تهران: وزارت علوم، ۱۳۸۲.
- ۲- بیات، عبدالرسول، درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، صص ۴۳۴ - ۴۳۳، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی ۱۳۸۱.
- ۳- جوادی آملی، عبدالله، زن در آینه جلال و جمال، صص ۷۹ - ۷۳، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۷.
- ۴- فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره المعارف فلسفی روتلیج، عباس یزدانی و بهروز جندقی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
- ۵- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، خانواده ج اول، ص ۶۸ تهران: شرکت انتشار. ۱۳۷۱ ش.
- ۶- کتاب نقد، ش ۱۷ «حقوق زنان و مردان»، ص ۲۱.
- ۷- مطهری، مرتضی، پانزده گفتار، انتشارات صدرا.
- ۸- معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی (نهاد نمایندگی، مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها)، تازه‌های اندیشه، ش ۲، صص ۱۷ - ۱۸، نگاهی به فمینیسم، قم، چاپ اول.
- ۹- نبویان، محمود، جستارهایی در باب دین و دنیای مدرن، ص ۳۰۰، پرتو ولایت، ۱۳۸۷.

In the name of God

Bricef

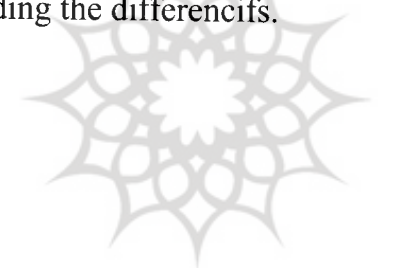
Faminiam which in known an raff modern (madef of modernizm) in accepting with thin innue that the uprining an roat upon women han been me from cuptare of man mandatary naccetty

Grauzty center of thin cafture in rufe in known to run into modern famininm no we can caff the new faminism somehow the sort of a king of revefutienery against modern faminism.

In present articde wreter has put feminism as a matter of studing (inverstigating the matter)

By counting specafctis and caracters of feminism. Refation to sexluafcty roffings. Views and refations (behaviours) and.....

And has cfarefied and then weff pay attention to recaffing the faminism and stading the differencifs.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی